

## قهرمانانی بلد راه

به خاطر سال‌ها مستندسازی، تحصیل در هنرستان روایت فتح و کار کردن در روایت فتح آخر دهه ۷۰ و ابتدای دهه ۸۰ و ساختن مستندهای جنگ، کم و بیش این قهرمانان، فرماندهان و شخصیت‌ها را می‌شناختم اما از این‌که خیلی از این قهرمانان کشورمان در حد اسم یک اتوبان باقی مانده بودند و هیچ کاری درباره آنها انجام

چشمش را بگیرد، جراحی کرد. در بازی هم همان قدر که پیشنهادهایی برای بازی داشت، خودش را می‌سپرد. بعد از اولین سکانس‌هایی که ضبط کردیم، متوجه شدم قطعاً سجاد بابایی از پس ماجرا برمی‌آید و تصویر دیگری خلق می‌کند. بعد از مدتی به شدت احساس کردم من، سجاد و همه گروه، درباره انتخاب این کاراکتر و بقیه بازیگران و عوامل این فیلم هیچ‌کاره‌ایم و فیلم، یک صاحبی دارد. شاید سجاد بابایی، انتخاب خود آقامهدی زین‌الدین است و خودشان حساب کتابی با همدیگر ندارند. به این دلیل که می‌دیدم سجاد بابایی در طول فیلم ساعت‌ها ریاضت می‌کشید و سخنرانی‌های آقامهدی را گوش می‌داد و همه چیز را با دقت می‌خواند. آقامهدی زین‌الدین موقع حرف زدن‌ها، یک جذابیته دارد ولبش به سمت بالا و راست متمایل می‌شود و اگر در بازی دقت کرده باشید، سجاد به شدت این را رعایت کرده است.

همچنین برای به تصویرکشیدن محکم بودن و صلابت آقامهدی و درعین حال مأخوذ به حیابودن و خجالتی بودن او هم جزئیات زیادی را رعایت کرد. سجاد کاری کرد که هیچ جا برای انتخاب او پشیمان نشویم. من خیلی از این ماجرا و حضور او در نقش آقامهدی راضی هستم. **۹۰ باوجود شباهت‌هایی میان بابایی و شهید زین‌الدین به نظر می‌رسد چندان دنبال شباهت دقیق و کامل نبودید. بله؟** حقیقتش دنبال شباهت کامل و صددرصدی بازیگر با شخصیت اصلی نبودم. به نظرم اگر حداقل شباهت‌هایی در چته و رفتار وجود داشته باشد، کفایت می‌کند. شما آقای حجازی‌فر در «موقعیت مهدی» را ببینید که شباهتش با مهدی باکری از زمین تا آسمان است اما ۱۰ دقیقه از فیلم نگذشته، مهدی باکری را می‌پذیرید. باین‌که تصویری که از هادی حجازی‌فر در ذهن داشتیم، احمد متوسلیان (ایستاده در غبار) بود اما توان بازیگر باعث می‌شود مخاطب حضور او را در نقش مهدی باکری هم بپذیرد. خوشبختانه احساس می‌کنم سجاد هم به خوبی همین کار را کرده است و مخاطب مهدی زین‌الدین را می‌پذیرد. براساس همین ده پانزده نمایشی که در کنار مردم در اکران مردمی حضور داشتم، این اتفاق افتاده است. درست اشاره کردید، شباهت ظاهری برایم اولویت اصلی نبود. چون اصرار روی شباهت صددرصدی، اتفاق بدی را رقم می‌زند و تمرکز را از بازی و چیزهای دیگر می‌گیرد. مطمئن بودم که شباهت، اصل ماجرا نیست و مسأله چیز دیگری است. اگر بخواهم مخاطب کاراکتر واقعی ما را بپذیرد، قطعاً عناصر دیگری بر شباهت اولویت دارد.

**۹۱ از طراحی صحنه و لباس هم بگویید که نقش مهمی در بازنمایی مقطع عملیات خیبر و آن سال‌ها دارد. هم سکانس رهسپارشدن رزمنده‌ها برای عملیات که خیلی شبیه فیلم و عکس‌های شهدا و رزمنده‌های آن زمان است و هم آن کانال طولانی که برای عملیات خیبر طراحی شده.**

بهزاد جعفری طادی به عنوان طراح صحنه و بهزاد آقاییگی به عنوان طراح لباس بسیار به من کمک کردند. متربال اولیه راخودم به عنوان مستندساز در اختیارشان گذاشتم. بهزاد آقاییگی تجربه‌هایی چون موقعیت مهدی و غریب را داشت و کار سختی در همکاری با او نداشتم. بهزاد جعفری هم در کارهای جنگی حسین مهدویان حضور داشت و کاملاً به این فضای مستندگونه صحنه آشنا بود. من فقط درباره لباس و صحنه عملیات خیبر به این دوستان توضیح دادم. همه عزیزان فنی صحنه و پشت صحنه، بدون سابقه دوستی و آشنایی با من، به قدری انرژی گذاشتند و باعث همدلی زودهنگام گروه شدند که عجیب و دلپذیر بود. به جز وجود خود آقامهدی و تاثیر ایشان در کار، دلیل و انگیزه‌ای برای این حجم از انرژی و همدلی و فضای مثبت نمی‌بینم. ساعت‌ها با بهزاد جعفری برای صحنه کانسپت رزمیم و بهزاد ایده‌های خوبی برای طراحی آن کانال، پاسگاه، هور و ... داشت فضای آن بطور شکل بگیرد و درعین جذاب بودن به باورپذیربودن فیلم هم کمک کند. در لباس هم که فضا به شدت مستند است. آن سکانس اعزام را که اشاره کردید، من با نگاهی به یکی از فیلم‌های آقامرتضی آوینی (شب عاشورایی/روایت فتح) کار کردم. آنجا که غواص‌ها و رزمنده‌ها در حاشیه ارون‌درد برای عملیات والفجره آماده می‌شوند. اتفاقاًشرح این سکانس ونریشن آن در یکی از کتاب‌های تحصیلی ادبیات فارسی آمده است. پلان‌ها بسیار عجیب و هرکس در گوشه‌ای به کاری مشغول است، یکی سرپند آن یکی را می‌بندد، یکی وصیت‌نامه و دیگری برای خانواده‌اش نامه می‌نویسد، گروهی جمع شده‌اند و حنا درست کرده‌اند، تعدادی می‌گویند و می‌خندند و شربت می‌خورند، چند نفر جمع شدند و زیارت عاشورا می‌خوانند، گروهی سینه می‌زنند و ... فضای بسیار عجیبی است و هر بار من این سکانس شب عاشورایی را می‌بینم،

### برش

## استاد مجید انتظامی شیفته شهداست

**۹۰** باعث خوشحالی است که استاد مجید انتظامی بعد از ۱۰ سال با این فیلم به عرصه آهنگسازی فیلم برگشت. چطور مجاب شدید؟ چه پنده‌پستانی با ایشان برای موسیقی داشتید؟ موسیقی که فارغ از بحث رزمی و حماسی، در لحظه شهادت برخی شخصیت‌ها مثل محرمعلی، موسیقی اقلیم و بومی آنها را هم لحاظ می‌کند.

من هم مثل شما درباره استاد انتظامی همین نظر را دارم. به نظرم اتفاق فوق‌العاده‌ای افتاد و ایشان دوست داشتند که کار را انجام دهند. فکر می‌کنم استاد انتظامی می‌خواست در همین یکی دو سال اخیر، یک کاری که در زمینه موسیقی فیلم دوست دارد را انجام دهد. خدا را شکر قرعه به نام ما افتاد. وقتی فیلم مجنون را دید، با ساخت موسیقی برای آن موافقت کرد. اصلاً به این موضوع نگاه نکرد که کارگردان، فیلم اولی است و فیلم، محصول کجاست

نمی‌شد، خیلی آزار می‌دیدم. برای حضور در اولین نمایش مردمی ما که در هروی سنتر بود، از اتوبان میاد می‌گذشتم و به خاطر ترافیک و بارندگی داشتم از یک مسیربیاب استفاده می‌کردم که مسیربیاب به من گفت ۳۰۰ متر دیگر وارد زین‌الدین شرق شوید. احساس عجیبی به من دست داد.

بارها این را در طول این چند سال از مسیربیاب‌ها شنیده بودم اما آن لحظه به خودم گفتم دارم می‌روم تا برای اولین بار با مردم فیلم مجنون را ببینم. آیا می‌شود بعد از نمایش‌های مختلف فیلم در جشنواره و اکران عمومی فیلم، زین‌الدین از اسم اتوبان

بدنم می‌لرزد. من خیلی تلاش کردم قبل از شروع عملیات خیبر در سکانس اعزام «مجنون» به فضای آن سکانس در مستند شب عاشورایی نزدیک شوم. در بخش‌های جنگ هم از یاتک روز چهارم الهام گرفتم که آن هم یکی از مستندهای آقامرتضی آوینی است. همین دو سکانس و دو فیلم مستند را برای دوستان نمایش دادیم و با هم حرف زدیم و درنهایت خروجی درمورد صحنه و لباس این شد که می‌بینید. من از هر دوی این عزیزان بسیار رضایت دارم و صحنه و لباس از نقاط قوت این کار است.

**۹۱ باوجود یک روایت جدی و جنگی، لحظات ملیح هم در قصه دارید. از آن دیالوگ همسر شهید زین‌الدین: «خونه رو تو نمیز کردی؟» و جواب زین‌الدین: «نه، از بچه‌های لشکر ۲۷ کمک گرفتم» تا مرخصی ۲۴ ساعته جواد برای دربی، چقدر ضرورت دارد که فیلمی با این مختصات،**

**تنفس‌های دلپذیر این چپنی هم داشته باشد؟**

درست است که مادر فیلم با یک کاراکتر و رخدادی بر پایه واقعیت مواجه هستیم اما درعین حال با سینما طریفم و مخاطب از ما انتظار جذابیت دارد. با این‌که طنز بودن و دوست داشتنی بودن‌شان در مراحل سوم یا چهارم اهمیت و جذابیت قرار دارد و مخاطب نکات مهم‌تری را از فیلم و شخصیت‌ها طلب می‌کند اما به هرحال یک فیلم ۱۲۰ دقیقه‌ای به چنین تنفس‌ها و فضاها و تنوع رفتاری کاراکترا در موقعیت‌های مختلف نیاز دارد تا عنصر جذابیت فیلم را بالا ببرد. البته سعی کردیم این موارد در مجنون به اندازه باشد و برای موقعیت‌ها آزاردهنده نباشد.

و ... این محاسبات را نداشت. خود فیلم برای‌شان مهم بود. من در طول کار کردن با استاد انتظامی متوجه شدم ایشان به شدت شیفته شهدا است و خودش را مدیون آنها می‌داند. نکته دیگر این‌که خاص‌ترین تجربه‌ام در این پروژه کار کردن با استاد انتظامی بود. ایشان یکی از زوایغ کشور ما است.

موقع کار به این فکر می‌کردم آدمی که با من حرف می‌زند و توضیح می‌دهد، خالق قطعات موسیقی انیمیشن «بچه‌های کوه آلپ»، «سمفونی خرمشهر» و «سمفونی ایثار» یا موسیقی ماندگار فیلم‌های «آژانس شیشه‌ای»، «دوتل»، «بوی پیراهن یوسف» و «از کرخه تا راین» و کلی شاهکار دیگر است. گاهی پیش می‌آمد از این همه بزرگی شخصیت ایشان می‌ترسیدم که شاید نتوانم از پس ماجرا و این همکاری برآیم اما همان بزرگی شخصیت ایشان به قدری بود که لازم نبود با ایشان همراهی کنم و خود استاد مرا با خودش همراه می‌کرد. تجربه فوق‌العاده‌ای برایم بود.



برای شنیدن موسیقی ماندگار فیلم انتظامی، بزرگوارسان کنید

### کوتاه‌نوشته



محمدتقی فعیم نویسنده و منتقد

## جشنواره در سربالایی

روز سوم را در حالی پشت سر گذاشتیم که انگار جشنواره در سربالایی به نفس‌نفس افتاده و زیر بار مضامین و محتوای سنگین کشش و جان رسیدن به قله را ندارد.



**حر انقلاب که می‌گفتند این بود؛ صبح اعدام**



بیشترها هم گفته بودم که افخمی تیخر جدی در خراب کردن سوزه‌های مهم و استراتژیک دارد. فرزند صبح را طوری ساخت که به این زودی‌ها دیگر کسی جرات نزدیک شدن به آن را ندارد. مرحوم تختی را درست حرام کرد و... و حالا زورش به «حر انقلاب اسلامی» رسیده و چیزی از این شخصیت مهم ارائه می‌کند که به هیچ دردی نمی‌خورد (تخریب کامل). همواره گفته و شنیدیم که حاج‌طیلب رضایی به دلیل گرویدن به جنبش پانزده خرداد، مقام حر را به خود اختصاص داده است. حالا اگر فیلمی درباره طیب ساخته شود، اصلی‌ترین پاسخی که باید بدهد، همین تحول طیب است. اما افخمی نه فقط حداقلی از پروسه تحول طیب را نمایشی نمی‌کند که با نماهای طولانی از دادگاه و حاج‌اسماعیل رضایی، به وهن و تمسخر آنها می‌پردازد؛ خصوصاً که او به تفصیل خدمات طیب در خدمت به شاه و علیه مصدق را طرح و بسط می‌دهد اما از چگونگی برگشت و چرایی ضد شاه شدنش حرف به درد بخوری نمی‌زند.

تا اینجا یی مطلب به موضوع و محتوای فیلم اشاره کردم اما در ساختمان و فرم اثر نتیجه فیلم ضعیف‌تر است. این‌که مثلاً نوع روایت و ساخت و پرداخت مستندواره است، صرف سیاه و سفید کردن کفایت نمی‌کند. بالاخره فیلم در زمره آثار تاریخی/درام می‌گنجد ولی دریغ از مؤلفه‌های این گرایش، چه خوب می‌شد تا افخمی قبل از ساخت صبح اعدام، فیلم دوازده مرد خشمگین ساخته سیدنی لومت را می‌دید تا شاید بداند که چگونه در تک‌لوکشین و با تعدد شخصیت‌ها فیلم قابل دیدنی ساخته است. دیزالوهای افخمی راه به ابندال می‌کشد ولی از موسیقی خوب محمد زمانی نباید گذشت که امتیاز فیلم از ناحیه اوست.

**۹۰ کودونیم خط‌قصد؛ شهسوار**



فیلم «شهسوار» ساخته حسین نمازی در راستای فیلم قبلی‌اش، شادروان است. باز هم بازی با جنازه. اما در شادروان تنه و شاخه و برگ سناریو مبتنی بر اصول فیلم‌نامه‌نویسی طراحی و پیاده شده بود. اما شهسوار به شدت از ناحیه تشتت ایده و موضوع رنج می‌برد. اتفاقاً نمازی با خوب موضوعی شروع می‌کند. یکی از اعضای خانواده در شرایطی می‌میرد که در شرف عروسی یک زوج هستند و... این تضاد باحتی سنت شکنی در صورت بسط و درام شدن هم جذاب و تازه بود و هم جای خندگیری از مخاطب داشت. کما این‌که در اینند این اتفاق می‌افتد ولی نمازی این کانسپت را رها می‌کند و به سراغ تضاد ساختگی برای گرفتن دیبه می‌رود و تازه موضوع اشتغال‌لزاری با «خر» هم هست و هیچ‌کدام از این موضوعات پرداخت نمی‌شود. لذا تبدیل به وضعیتی می‌شود که آدم‌ها در این بین پاندول می‌شوند. در واقع بی‌هویت و فاقد شناسنامه هستند؛ مثل دختر که اگر شنوایود چه فرقی می‌کرد تا الان که ناشناوست. در مجموع کم‌دی/درام حسین نمازی درنیا آمده است.

**۹۱ نه در حد لیسانسه‌ها؛ صبحانه با زرافه‌ها**



فیلم «صبحانه با زرافه‌ها» ساخته سروش صحت در اجزای ساخت و شوخی‌ها، از سریال‌های تلویزیونی این فیلمساز می‌خورد. در این‌که صحت، شوخی‌نویس موفق‌ی است شکی نیست ولی نباید غافل شد که اینجا سینماست و نیازمند داستان پروپییمان است؛ درحالی که این فیلم در داستان خیلی کم دارد و مطابق معمول این‌که صحت پلاتونویس ماهری است، صبحانه با زرافه‌ها نیز در همین گرایش قابل تعریف است. بنابراین با کلام و ایما و اشاره‌های تلویحی از تماشاگر خنده می‌گیرد اما هیچ چیز عمق پیدا نمی‌کند. مثلاً فصلی که سه مرد می‌خواهند مخ سه زن را بزنند و کار به خارجی صحبت کردن می‌کشد، واقعا ابتذال در تمام صحنه غالب است اما بله خنده هم گرفته می‌شود ولی به همین نسبت هم زودفراموش می‌شود. خلاصه این‌که صحت با وفور سریال و حالا چند فیلم به نوعی از بیان و شیوه روایت رسیده که خاص اوست و این یعنی ماندن و موفقیت.

